

م.ع. فرزانه

پاسخ به مقاله زبان فارسی و توسعه ملی

زبان فارسی و ملی‌گرایی افراطی

مقاله زبان و توسعه ملی که در شماره ۱۵ آدینه به چاپ رسید صمان طور که پیش‌بینی می‌شد واکنش‌های گوناگونی برانگیخت. آنچه می‌آید یکی از جواب‌هایی است که در پاسخ این مقاله به دفتر آدینه رسیده است. آدینه از آن روی که می‌کوشد با بی‌طرفی مسائل فرهنگی جامعه را منعکس کند و نه از باب موافقت یا مخالفت مقاله زبان فارسی و ملی‌گرایی افراطی را در این شماره به چاپ می‌رساند.



س - شما که فارسی را این قدر شیوا می‌نویسید، چرا فعالیت خود را در زبان محلی به کار می‌برید که دولت خواندن و نوشتن آن را قدغن کرده است؟

ج - من در موقعیت یک شهروند ایرانی، ضمن اینکه به زبان فارسی، هم به عنوان زبان رسمی و مشترک مردم کشور و هم به عنوان زبان گهمن و زیبایی که آثار معروف و جاویدانی از نظم و نثر به جهان فرهنگ و ادب عرضه داشته است، احترام دارم و سالیانی از عمر را صرف فراگیری و بررسی و تدریس آن کرده‌ام، به زبان آذربایجانی به عنوان زبان مادری و قومی خود دلبستگی دارم. این دلبستگی به دور از هر نوع شائبه و غرض، یک گرایش طبیعی و مشروع است. فکر می‌کنم، وقتی می‌توانم احساس و اندیشه خود را در زبان فارسی به بیان و قلم بیاورم، چه دلیلی دارد که نتوانم آن را در زبان مادری خود بنویسم؟ وقتی فارسی را چه بسا خیلی بهتر از بیشتر مریبان فارسی‌زبان تدریس می‌کنم، چرا نتوانم و حق نداشته باشم زبان مادری و بومی خود را برای آن‌ها اشتیاق فراگیری این زبان را دارند تدریس کنم؟

حسن می‌کنم، هر قدرتی، از هر نوع و با هر انگیزه‌ای که باشد، بخواهد این حق را از من و امثال من سلب کند، یک حق طبیعی و انسانی را سلب کرده است...

استساح به مضمون از یک استسحاق در سال ۵۴

در مقاله مفصل زبان فارسی و توسعه ملی با همه آرایش‌هایی که در آن به کار رفته، بی‌آنکه کوچکترین اشاره‌ای به موضعگیری و سیاست ناهنجار و ضد مردمی رژیم پهلوی در تحقیر و امحای زبانهای قومی و بومی به عمل آید و به نفاق افکنیها و کینه‌توزیهای که به دست عمال و کارگردانان این سیاست خشن و ستمگرانه، در بین اقوام و ساکنان ایران از فارس و ترک و کرد و لر و بلوچ و عرب و غیره ایجاد گشته اشاره شود، با عمده کردن ابعاد سیاسی مسئله زبان و با برداشتی ملی‌گرایانه از این موضوع، کارآئی تاریخی و فرهنگی زبان فارسی را به عنوان پابرجاترین و موثرترین عامل در ایجاد تحکیم و شکوفائی ملی و یا به عبارت خود نویسنده مقاله "به عنوان یکی از مهمترین رکن‌های پایداری ایران" ارج نهاده و موجودیت زبانهای بومی و قومی را به عنوان عوامل مخل و مزاحم شکوفائی و وحدت ملی زیر سؤال برده است.

در جهان دانش و فرهنگ امروز، با پیشرفت و گسترش دامنه مفاهیم زبان‌شناسی، نقش و رسالت زبان از تعریف‌های متعارف و متداول آن، یعنی از وانمود شدن آن به مثابه عامل تفهیم و تفاهم و تبادل اندیشه میان مردم هم‌زبان بسیار فراتر رفته و کاربرد اصلی این موهبت پایای اجتماعی، در مقام شاخص‌ترین نهاد و عامل ثبت و ضبط شئون گوناگون تفکر و فرهنگ و بدایع کلام هر قوم و ملت مورد تاکید قرار گرفته است. پذیرش این رسالت درباره کاربرد فرهنگی زبان، دقیقاً به معنی آن است که، در فرهنگ

امروزی بشر بعد فرهنگی زبان بسیار مهمتر از سایر ابعاد و منجمله بعد سیاسی آن بوده و هر زبان، در هر موقعیتی که باشد، به جای آنکه چماقی در راه سرکوب زبانها و لهجه‌های هم‌جوار و یا سیم خارداری به اطراف قلمرو جغرافیائی کشور باشد، آئینه تمام‌نما و مظهر تفکر و فرهنگ و بدایع کلام مردمی است که به آن زبان تکلم می‌کنند و بنابراین، نفی و تحقیر یک زبان و حتی محدود و مقید کردن دایره شمول و عملکرد آن به این یا آن عامل سیاسی، به معنی نفی حقوق طبیعی و زیستی آن زبان و تحقیر و تخطئه دست‌آوردهای تفکر و فرهنگ و بدایع کلام آن و بالمآل اهانت به گوشه‌ای از تفکر و فرهنگ و بدایع بشری است.

زبانهای اقوام و ملل مختلف، اعم از اینکه این زبانها در کشورها و مناطق جداگانه دور و نزدیک و یا در قلمرو جغرافیائی یک کشور واحد مورد استفاده باشند، در اجرای رسالت و نقش تاریخی فرهنگی خود هرگز رودرروی هم قرار نمی‌گیرند؛ مگر اینکه ما به حکم اغراض و دیدگاههای سیاسی خاصی که داریم از رودررو قرار دادن آنها بهره‌برگیریم و با ترجیح تعصب‌آمیز یکی بر دیگری، اولی را بنوازیم و دومی را بی‌مقدار سازیم. ما وقتی نقش زبان را در تحکیم و توسعه ملی که به همه حال یک نقش اساسا فرهنگی است و نه یک نقش سیاسی، عمده کنیم و عوامل تعیین‌کننده یکپارچگی و شکوفائی جامعه را به جای کاوش در عوامل عینی و تاریخی و تطبیق درست و علمی موازین رشد اجتماع و تعمیم عدالت اجتماعی



وقوع حادثه سوم شهریور ۲۰، یعنی به محض برطرف شدن سایه شوم و سایه دیکتاتوری از سر مردم ایران و به وجود آمدن فضائی که هرکس و هر قومی بتواند خشم‌های فروخورده خود را بیرون بریزد، واکنشهایی که به همراه جنبه‌های سالم چه بسا می‌توانست جنبه‌های افراطی نیز داشته باشد، آغاز شد.

کشیده شدن رشته مطلب به این موضوع، یعنی اعمال خشونت در نفی و امحای زبان و فرهنگ یا اقوام مختلف، مرا به یاد مقاله‌ای انداخت که سالها پیش، یعنی در سال ۱۳۵۵ در مجله "فرهنگ و زندگی"، آقای دکتر محمدرضا باطنی استاد زبان‌شناسی دانشگاه نوشته بود. در آنجا به همراه مسائل بسیاری در رابطه با زبان و زبان‌شناسی، فرایند اجتناب‌ناپذیر این کنش و واکنش توأم با موارد و شواهد نشان داده شده است.

البته، آقای چنگیز پهلوان، بعد از آنکه بیش از بیست ستون از مقاله خود را به توجیه نظریات خود در اولویت دادن به نقش زبان فارسی در امر وحدت و شکوفائی ملی و نفی قانونیت زبانهای قومی و بومی اختصاص داده، در لایه‌های نوشته‌های خود، برای خالی نبودن عریضه، نسبت به سرنوشت زبانهای بومی و محلی این چنین احساس دلسوزی کرده است: "آنچه در بالا آمد به معنای این نیست که زبانها یا گویشها را با سیاستی شتابزده از بین برداریم و از گفتن (۱) ممنوع سازیم که فکری است خطا و خطرناک. در واقع ما موقعیت آنها را بررسی‌دیم و سرنوشت‌شان را باز نمودیم. برای آینده نزدیک می‌توان راههایی جست که این زبانها و گویشها در کنار زبان ملی ایران، یعنی زبان فارسی زندگی کنند و به جای آنکه بهانه‌های در دست جدایی‌افکنان باشند، برخوردی درست با آنها داشت و در سیاست فرهنگی ملی جایگاه واقعی آنها را تعیین کرد. علاوه بر برنامه‌های عمومی (رادیو و تلویزیون) و احترام گذاشتن به همه گویشها در وسائل ارتباط جمعی، باید به کارهای اساسی و بنیادی دست زد و با ایجاد موسسه‌های پژوهش در زمینه زبانها و گویشها این امکان را فراهم آورد که هم راجع به آنها بررسیهای دامنه‌داری صورت بگیرد و هم از آنها در جهت غنی کردن زبان فارسی مدد بگیریم. در عین حال باید در فضای سالم و دور از هدفهای سیاسی، زبان‌شناسان و ادیبان را به بهره گرفتن از این گویشها تشویق کرد. اما این تصور که زبان یا گویش مردم عادی، پاک و بی‌عیب است و سرچشمه پایان‌ناپذیر به شمار می‌آید، تصویری است نادرست. زبان یا گویشهای مردم عادی در طول زمان و به سبب بی‌سوادی، عیبها و کژیهای فراوان یافته‌است و تنها دانشمندان و اهل فن می‌توانند به

و برابری افراد در برابر قانون و برخورداری همسان از مواهب موجود جامعه و رعایت حق و حقوق ابنا و مردم و رعایت احترام متقابل و درک متقابل و نظایر آن، در برتری مطلق دادن به یک زبان و نفی و تخطئه زبانهای دیگر مربوط سازیم، به بیراهه خواهیم رفت.

به عقیده آقای چنگیز پهلوان، عنوان شدن مسئله زبانهای قومی و بومی در سطح جامعه ایران، گویا به طور عمده از ره آوردهای "شوم" بعد از سوم شهریور ۲۰ و در راستای تمایل و تحقق سیاستهای خاص در ایران و به قصد علم کردن خود ساختاری خلقها که در همه حال انگیزه تفرقه و جدایی طلبی و ازهم‌پاشیدن وحدت و یاپیکارچگی ایران در آن نهان بوده عنوان گشته و ناآگاهیها و شتابزدگیها و شور و هیاهو آن را گسترش داده و به یکی از شمارهای رایج تبدیل کرده است.

تندیده گرفتن و به حساب نیابردن علل و عوامل سیاسی و استراتژیک روی کار آمدن رضاخان با مباشرت و سردمداری مستقیم امپریالیسم انگلیس که در آن شرایط بزرگترین منبع اقتصادی و حیاتی ایران را در اختیار و انحصار خود داشت و دگرگونیهای بنیادی پیش‌آمده در کشور همسایه شمالی ایران برای این منبع اقتصادی و سلطه سیاسی ناشی از آن به شدت مخاطره‌آمیز می‌نمود و با همین تمهید، سرهم بندی کردن یک حکومت به‌ظاهر متمرکز و نیرومند که به نام ایجاد یک ایران مترقی، با اعمال خشن‌ترین سلطه دیکتاتوری چکمه و قداره، امکان هرگونه حرکت و اظهار وجود از مردم را بستاند و در ادامه آن تغییر موازنه جهانی به نفع آلمان هیتلری و عنوان شدن تئوری نژاد برتر و این قبیل مهملات که آب به آسیاب رویاهای ملی‌گرایانه افراطی بی‌ریخت و متعاقب آن کشاندن ایران به جنگ جهانی دوم و بالاخره شکست نهضت ملی شدن نفت در نتیجه خیانت حاکمیت و تنائی و سازش دو امپریالیسم انگلیس و آمریکا و تشکیل کنسرسیوم و پیمان ستو و حتی تحمیل جنگ هفت‌ساله به دولت و ملت ایران مسائلی است که نه به منظور رهائی و شکوفائی این مملکت، بلکه در راستای منافع و مقاصد امپریالیستها انجام شده است.

به این ترتیب، برخلاف نظریه آقای پهلوان که مدعی هستند "هروقت در ایران حکومت مرکزی نیرومندی وجود داشته است ایرانیان در برابر هم قرار نگرفته‌اند" این درست همین حکومت قدار و قلتشن دیوان رضاخانی به‌ظاهر نیرومند و در باطن پوشالی بود که با اعمال سیاست جابرانه و ضد مردمی در تمام شئون زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه و از جمله نفی و تحقیر آداب و سنن و فرهنگ و زبانهای قومی، اقوام و اقشار مختلف را رودرروی هم قرار داد و آن‌چنان کینه و عصبانی در دلها کاشت که با

شویه علمی از آن استفاده کند و آنچه را که به درد می‌خورد بزرگینند و آنچه را که بی‌فایده است نشاناسانند... اما وقتی صحبت به حفظ و نگاهداری فرهنگ منطقه‌های مختلف و به بیان دیگر احترام گذاشتن به تکثر فرهنگی می‌رسد، در این‌جا باید بیشترین آزادی را برای مردم هر منطقه در نظر گرفت. اگر فرهنگ را شویه زندگی تعریف کنیم و سنتها و رسمها را جزئی از آن بدانیم، ما پشتیبان آن هستیم که هرکس به هر شکلی که می‌خواهد زندگی کند و رسمها و سنتهای را که می‌پسندد نگاهدارد...

در این برنامه‌ریزی به‌ظاهر "جانبدارانه" و "دلسوزانه" درباره زبانهای قومی و بومی آقای پهلوان، نقش زبان به عنوان یک عامل بویا و زنده و سازنده در زندگی به فراموشی سپرده شده و بالاترین لطفی که در ساراه زبانهای قومی و بومی انجام گرفته، این است که آنها را از مردمی که به آن زبانها سخن می‌گویند و احساس و اندیشه و درد و غم و شادی خود را در قالب الفاظ و کلمات آن می‌ریزند، بازستانند و آنها را به موزه‌های مردم‌شناسی بسپارند تا به قول نویسنده، دانشمندان و ادیبان در آنها بررسیهای دامنه‌داری صورت بدهند و هم از آنها در جهت غنی‌تر کردن زبان فارسی مدد بگیرند و الی آخر...

آقای پهلوان، در طرح خود ضمن اینکه به خود حق می‌دهند که به حساب زبانهای ملی و قومی رسیده و سرنوشت آنها را باز نمایند، نمی‌توانند مشخص کنند که آیا مردمی که گویشها و زبانهای قومی خود را دارند، در کنار فراگیری زبان فارسی به عنوان زبان رسمی و عمومی کشور، می‌توانند و حق بلافضل طبیعی و قانونی آن را دارند که زبان محلی خود را نیز فرا بگیرند، بر تاریخ و ویژگیها و ریزه‌کاریهای زبان مادری خود واقف گردند و احیانا ذوق و قریحه و توانائی خود را در ابداع آثاری در زبان مادری خود بیازمایند؟ اگر در اجرای نظریه آقای پهلوان، ما زبانهای قومی و محلی را به موزه‌ها بسپاریم و یا از آنها تنها در غنا بخشیدن به زبان فارسی استفاده کنیم، با آثار کلاسیک و فولکلوریک



ضعفی است که هیئت حاکمه وقت ایران آن را به عنوان بزرگترین مورد دخالت علنی در امور داخلی ایران در بوق و کرنا نواخته است. البته این نوع وابستگی ضمن اینکه در هیچ شرایطی نمی‌تواند قابل توجیه باشد، عنوان شدن آن از طرف هیئت حاکمهای که خود در دوران حاکمیت شدیدترین وابستگیها را به امپریالیستهای غربی و به‌خصوص به امپریالیزم انگلیس و آمریکا داشته بسیار قابل تأمل است.

از نظر سیاست داخلی، ساکنان این دو منطقه، زرخیز که در سالهای سلطه رضاخانی زیر شدیدترین شرایط اختناق و تحقیر سر کرده بودند، بعد از حادثه سوم شهریور، به جای دلجوئی از آنان، به همان سیاست خشن ادامه داده شد. استانداران و روسای اعزامی در این دوره نیز از عناصری بودند که در سالهای قبل از سوم شهریور، در این دو استان سرگرم رتی و فتق بودند. با اینکه حکومت چکمه و قداره ازهم یاشیده بود، حکومت هزارفامیل و سرسپردگان امپریالیزم انگلیس با تمام قدرت در تهران پابرجا بود. خواستها و اعتراضات بی‌دری مردم در قبال بیکاری، فساد دستگاه اداری، کمی و گرانی مواد غذایی و رکود قاحش اقتصادی با بی‌اعتنائی مواجه می‌شد و محصولات کشاورزی به خصوص گندم این دو خطه حاصلخیز، بی‌حساب و بدون در نظر گرفتن نیاز واقعی منطقه به مرکز حمل می‌شد. به طوری که در این سالها جیره‌بندی نان نفری به ۲۵۰ گرم رسیده بود و در قبال اعتراض مردم و روزنامه‌های محلی نسبت به حمل بی‌رویه گندم، قهیمی استاندار وقت مدعی می‌شد که این گندمها را برای آذربایجانیهایی که شهرهای خود را رها کرده و به تهران گریخته‌اند می‌فرستیم...

حرکت خودمختاری سال ۱۳۲۴ آذربایجان در یکجبین شرایط داخلی و خارجی با انتشار یک مراجعنامه که این حرکت را ادامه‌قیام خیابانی در شرایط جدید معرفی می‌کرد شروع شد. حرکت بیش از آنکه توجهی به بررسی شعارها و خواستها و تطبیق آن با موازین قانون اساسی آن روز و به‌خصوص با نحوه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی داشته باشد پیش تاخت.

البته، خودمختاری آذربایجان در مورد زبان نیز دچار نوعی افراط بود که موضعگیری در برابر زبان فارسی و تبدیل مکاتبات اداری از فارسی به آذربایجانی و غیره از این قبیل بود که مسلما خود این موضعگیری نیز، به مقدار زیادی از عکس‌العمل در برابر زیاده‌روی حکومت مرکزی در نفی و تحریم زبان محلی صورت می‌گرفت.

گسترده و زیبایی که در بسیاری از این زبانها در طول قرن‌ها به وجود آمده چه‌کار باید کرد؟ آیا آنها را نیز به موزه‌های مردم‌شناسی بسپاریم، یا بسوزانیم و خاکسترش را به هوا دهیم؟... اعتقاد به تکر فرهنگی و اهدای بیشترین آزادی برای مردم هر منطقه، در حفظ فرهنگ و آداب و رسوم بومی و قومی، تنها به یک شرط میسر است و آن اینکه ما راه را به شکوفائی و تکامل زبان بومی آن منطقه، که الزاما زنده‌ترین و سازنده‌ترین عامل در ثبت و ضبط و ارائه این فرهنگ است باز کنیم، نه اینکه با فلج کردن آن امکان هر نوع تحول و تحول را از آن بازستانیم...

برخلاف نظر آقای پهلوان که زبانها و گویشهای مردم عادی را چه بسا به منظور کاستن از ارزش و اهمیت کاربردی زبانهای بومی، آغشته به عیبها و کژیها می‌پندارند، زبانها و گویشها، بهترین زادگاه و سالمترین بستر نشوونمای کلمات، تعبیرات، اصطلاحات و حکم و امثال است. این واقعیت که هر زبان از نظر تاریخی به یک لجه متکی بوده و از گویشهای دیگر نیز تغذیه می‌کند، یک اصل پذیرفته و محرز در تاریخ تحول زبانهاست. زبان هر قوم، با گنجینه فولکلور و ادبیات عامیانه آن قوم که از ژرفای زندگی و اندیشه و تجربه و شناخت و باورهای عامه مایه می‌پذیرد رباطهای تنگاتنگ دارد و همین منابع فولکلوریک قالب‌گیری‌شده در این زبانهاست که می‌تواند خمیرمایه آثار متنوع ادبی و بدیعی باشد.

در مقاله آقای پهلوان، مسئله آزادی آموزش زبانهای قومی و محلی با مسئله خودمختاری منطقه‌ای درهم آمیخته و این دو لازم و ملزوم یکدیگر قلمداد شده است. سعی شده چنین وانمود شود که هرآنکه در قلمرو جغرافیائی مملکت خواهان قانونیت و حق آموزش زبانهای بومی باشد، الزاما خواستار خودمختاری سیاسی و مدنی منطقه‌ای نیز هست. آمیختن این دو مسئله و یک‌کاسه کردن آن دو، که اولی حق طبیعی و بی‌قید و شرط و دومی مستلزم ایجاب شرایط و اوضاع و احوال سیاسی، اقتصادی، مدنی و تاریخی است، اگر از بابت خلط مبحث نباشد، ظاهرا به استاد تجربه دو خودمختاری است که در سال ۱۳۲۴ در دو استان آذربایجان و کردستان روی کار بوده است.

بررسی واقع‌بینانه رخدادهای داخلی و خارجی منجر به روی کار آمدن این دو خودمختاری نشان می‌دهد که سیاست نادرست و یکجانبه هیئت حاکمه آن روزی ایران، بیش از هر عامل دیگر در روی کار آمدن آنها موثر بوده است. مسئله وابستگی سیاسی این دو خودمختاری به همسایه شمالی مهمترین نقطه

از موارد برداشتهای تک‌بعدی که در مقاله آقای پهلوان روی آن زیاد تکیه شده و به اصطلاح نقطه عطف مقاله ایشان است، منوط و محول ساختن پیشرفت علمی و تکنیکی جامعه به حاکمیت یک زبان و فراموش کردن نقش و اولویت عوامل اساسی دیگری است که هر یک در حد خود در این امر موثر هستند. عبارات مقاله خود آقای پهلوان در این باره، از هر بیان دیگری گویاتر است:

"کشور ایران اگر بخواهد در جهان کنونی جایگاهی داشته باشد و به‌سان بسیاری از تمدنهای پیشین از بین نرود، چاره‌ای ندارد جز آنکه به فن‌شناسی (تکنولوژی) جهانی دست یابد و با تمام نیرو بکوشد تا شاید به سطح کنونی اندیشه و علم در کشورهای پیشرفته برسد..." و در ادامه "مطلب "سرانجام اگر بخواهیم اقتصاد ملی شکوفائی در ایران داشته باشیم و برنامه‌های درازمدت توسعه طرح‌ریزی کنیم و به واقعیت درآوریم، عاقلانه‌ترین راه این است که زبان فارسی را به عنوان زبان ملی بپذیریم تا هم آموزشهای کوتاه‌مدت فنی به راحتی و با هزینه اندک انجام شود و هم انتقال مهارت به آسانی ممکن گردد..."

اینجا قبل از هرچیز، به این نکته باید اشاره کرد که با اینکه حداقل در دوران پنجاه ساله حاکمیت پهلوی تمام کوششها در راه قبولاندن و عمومیت دادن زبان فارسی به عنوان زبان ملی و سرتاسری به کار رفته و در این باره از هیچ تهدید و تمهیدی خودداری نشده، به علت نادرست بودن شیوه‌های آموزش (و نه به علت چند زبانه بودن آن)



مردم مناطق درون مرزی را وادار کنیم تا پنبه در گوش کنند و این برنامه‌ها را نشنوند، یا برنامه‌ای در حد موازین عقلی و علمی و بیندیشیم؟ حقیقت این است که اینجا یک راه سالم و عقلانی و مبین‌دوستانه بیشتر وجود ندارد و آنهم اینکه ما به جای اینکه امکان دهیم این زبانها در جوار زبان فارسی جای خود را داشته باشند، ادبیات آنها در مدارس مناطق مربوطه در کنار ادبیات فارسی تدریس شود و امکانات استفاده درست و مساعد از رسانه‌های گروهی را به نسبت گستردگی و شمولی که این زبانها دارند برای آنها فراهم آوریم. این بیم و تشویش را که آزادی دادن به زبانهای بومی و قومی، زبان کهنسال فارسی و وحدت و شکوفائی ملی را دچار مخاطره خواهد کرد و ما را از قافله تمدن باز خواهد داشت از دل بکنیم. برای تحقق این وحدت و شکوفائی کمی علمی‌تر، بردیاتر و واقع‌بین‌تر بیندیشیم. آنچه برای سرنوشت زبان فارسی و وحدت و شکوفائی ملی می‌تواند مخاطره‌آمیز باشد، سد راه این زبانها شدن است، نه آزادی و امکان زیست دادن به آنها...



کشوری چون شوروی که در یادی امر خود را پرچمدار آزادی زبان می‌دانست به تدریج زبان روسی در همه جا زبان غالب گردید و تحصیل در برخی از رشته‌های علمی جز به زبان روسی میسر نیست. در واقع برنامه‌ریزی زبانی در شوروی به گونه‌ای است که پس از یک دوره طولانی همه به ناچار به روسی خواهند گفت و شنید و آنچه از بیشتر زبانهای قومی بر جای خواهد ماند در حد فرهنگ عامه خواهد بود و بس. و طبیعی است که در یک دوره طولانی‌تر همین حد نیز جای خواهد باخت و موضوع پژوهش زبان‌شناسان خواهد شد. زبان روسی که در آغاز نقش زبان میانجی را داشت با گذشت زمان، زبان علم و فن گشت و برای طالبان علم و سیاست در کشور شوروی چاره‌ای نماند جز آنکه به زبان روسی روی آورند. شعارهای سیاسی را کنار بگذاریم، واقعیت این است که برنامه‌ریزی فرهنگی در شوروی از همان آغاز بی‌درنگ سوی همگانی کردن زبان روسی می‌تاخت و هنوز هم می‌تازد. در صورتی که به درستی این توجیه اعتقاد داریم و اجرای آن ما را به سرمنزله مقصود می‌رساند، چرا در تطبیق آن در رابطه فارسی با زبانهای بومی و قومی رایج در ایران از همین روش استفاده نکنیم و همان آزادی را که آنان به زبانهای قومی داده بودند، ما از این زبانها دریغ داریم؟...

علاوه بر همه اینها، چیزی که در مقاله آقای پهلوان اساساً به آن توجه نشده این واقعیت است که برخی از زبانهای بومی و قومی رایج در ایران، در خارج از مرزها و قلمرو سیاسی کشور، زبان مردم مناطق و اقوام دیگر نیز هستند. خصوصیات گویشی موجود میان زبانهای دو طرف، مانع از این نیست که این زبانها در میان ساکنان هر دو منطقه، یعنی در مناطق درون مرزی و بیرون مرزی به عنوان زبان مشترک رایج باشد. زبانهای خارج از مرزهای سیاسی کشور، در مناطقی که رواج دارند، به درجه‌ای از تحول و پیشرفت رسیده‌اند و هریک از ادبیات و فرهنگ و فرایندهای خاصی برخوردارند و مطبوعات و رسانه‌های گروهی مربوطه روی این زبانها به شکل گسترده‌ای فعالیت می‌کنند. حالا بر فرض اینکه آمدیم و به گفته آقای پهلوان در کوتاه‌مدت یا درازمدت بساط این زبانهای قومی و محلی رایج در قلمرو داخلی ایران را چیدیم و یا آنها را در همان حد پراکندگی نگه داشتیم، در این صورت، بفرمائید تکلیف ما با این زبانهای خارج از قلمرو ایران که از طریق مطبوعات و به‌خصوص از کانال رسانه‌های گروهی که امواج آنها بدون برخورد به هیچ مانعی از سرحدات سیاسی و حکومتی می‌گذرد و در همه جا اشاعه می‌یابد و بی هیچ گفتگو جاذبه ایجاد می‌کند چگونه باید باشد؟ آیا

نه آموزشهای کوتاه‌مدت فنی به راحتی و با هزینه کم (و حتی بگوئید با هزینه بسیار) انجام شده و نه انتقال مهارت به آسانی ممکن گردیده است و جامعه ما همچنان با بافت جامعه توسعه‌نیافته ناخودکفا به نسل امروزی میراث مانده است. علاوه بر این، اگر وحدت زبان به تنهایی چاره‌ساز عقب‌ماندگیهای جامعه باشد و تعمیم آن بتواند آن را به شاهراه شکوفائی علمی و تکنیکی سوق دهد، پس باید کشورهای توسعه‌نیافته‌ای که مشکلی به نام زبانهای قومی و بومی ندارند و از زبان ملی واحد برخوردارند، منجمله کشورهای عربی، باید اکنون در اوج شکوفائی و ترقی و رفاه باشند.

پیشرفت علمی و تکنیکی جامعه، مرهون هماهنگی عوامل ساختاری، منابع طبیعی، نیروی انسانی، شیوه‌های آموزشی و دهها عامل دیگر است که زبان چه‌بسا بتواند یکی از این عوامل باشد. اکنون بالغ بر نیم قرن است که تحولات تکنیکی و اقتصادی و فرهنگی یویا و حیرت‌انگیزی در کشور ژاپن در حال وقوع است. بافت اقتصادی و فرهنگی این کشور سنت‌پرست جای خود را به سرعت به ساختاری شکوفا و یویا و متحرک می‌سپارد. حال اگر نقش مجموعه عوامل عینی و ذهنی موثر در این تحولات را فراموش کنیم و تنها زبان ژاپنی را با ترجیح بند کشور واحد و زبان واحد عامل محرک این دگرگونی عظیم قلمداد کنیم، نظریه تک‌بعدی نادرستی را توجیه کرده‌ایم.

مسئله ترس از جان‌سخت شدن زبانهای بومی و محلی به جای زبان فارسی و این استنتاج که هرگاه در منطقه‌ای زبان محلی به حساب گرفته شود و مقدمات آن در مدارس ابتدائی در کنار زبان فارسی آموزش داده شود و یا کتاب و مطبوعات در آن زبانها انتشار یابد، موجب مخدوش شدن اعتبار و کارآئی و شکوفائی فرهنگی زبان فارسی در آن منطقه خواهد شد، باز یکی دیگر از استنتاجات خطا از مسئله است.

هرگاه این نظریه آقای پهلوان درست است که "زیرا هم زبان فارسی در مقایسه با گویشهای محلی به طرز قابل مقایسه‌ای نیرومند است و هم این گویشها هنوز از نظر پیشرفت زبانی در مرحله ابتدائی بسر می‌برند" هیچ دلیلی ندارد که، از جایگزین شدن این زبانها به جای زبان فارسی بهر اسامیم و گرفتار دغدغه خاطر گردیم. زیرا در عرف زبان‌شناسی، زبانی که از نظر شمول و غنا و قانونمندیهای ساختاری نیرومند و پیشرفته باشد، فایق است. خود آقای پهلوان، آنجا که به مسئله دورنمای رابطه زبان روسی با زبانهای رایج در قلمرو اتحاد شوروی اشاره می‌کند این مسئله را به این شکل توجیه می‌کند "حتی در